

بررسی اهمیت انرژی منطقه خلیج فارس در راهبردهای سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا

ابوالقاسم طاهری^۱ - مهدی زارع^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۱/۱/۱۹

چکیده

فروپاشی شوروی و مطرح شدن ایالات متحده در قالب قدرت هژمون، همزمان با تغییر ساختارهای قدرت در نظام بین‌الملل همراه گردید. با توجه به گسترش موضوعیت و اهمیت اقتصاد در ساختار جدید، دغدغه‌های امنیتی به جد با دغدغه‌های اقتصادی گره ناگسستگی پیدا نموده و سیاست نوین ما بعد جنگ سرد، براساس شاکله‌ی منسجمی از رابطه‌ی امنیت و اقتصاد نمود پیدا کرده است. در این شرایط، نقش انرژی در اقتصاد بین‌الملل، نقشی انکارناپذیر و برجسته تلقی می‌شود. وابستگی ایالات متحده به مسأله‌ی انرژی، علی‌رغم گسترش و توسعه‌ی انرژی‌های نو و مخصوصاً انرژی خلیج فارس از یک سو و تلاش رقبای نوظهور برای ایجاد پیوندهای استراتژیک با کشورهای منطقه از سوی

۱. استاد و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (Pajouhesh_IP@atu.ac.ir)

۲. دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (Mehdzare57@yahoo.com)

دیگر، این کشور را به اتخاذ استراتژی ایجاد حلقه‌ی کنترلی بر منطقه و تسلط بر منابع کمیاب حیاتی رهنمون ساخته است. توجه به رشد فزاینده‌ی تقاضای انرژی اتحادیه اروپا، چین، هند و ژاپن و تلاش‌های گسترده‌ی روسیه برای ایجاد مونوپولی انرژی جهت تأثیر بر سیاست قدرتهای مزبور، احتمال ایجاد فرآیندهای سیاسی اتحاد و ائتلاف خارج از کنترل را برای قدرت هژمونیک آمریکا متصور ساخته است. به موازات این دغدغه‌ها، فعالیت‌های بازیگران غیردولتی آشوب‌طلب و با حمایت برخی از دولت‌های منطقه، در منطقه‌ی مزبور، نظام بین‌المللی کنونی را که نه براساس موازنه‌ی قدرت، بلکه براساس هژمونی شکل گرفته است، با مخاطرات جدی مواجه نموده است. بدین ترتیب، مأموریت اصلی واشنگتن را می‌توان حفظ جایگاه خود در بازی رقابت گونه‌ی جدید و در صورت لزوم حذف اصل رقابت از عرصه‌ی منطقه‌ای کارکردی خلیج فارس و تشکیل ساختاری جدید برای نهادینه کردن ارزشهای آمریکایی و مبارزه با عوامل و عناصر نهادینه شده ایجاد کننده‌ی بی‌ثباتی امنیتی قلمداد نمود. القای ترس شدید از موضوع تروریسم در کنار مبارزه با این معضل شوم، روشی واقع‌گرایانه برای نیل به اهداف مذکور محسوب می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: انرژی، زیر سیستم خلیج فارس، خاورمیانه بزرگ، رقبای نوظهور، مبارزه با تروریسم.

مقدمه

در نیم قرن گذشته، پیوند دغدغه‌های «دفاعی-امنیتی» و «اقتصادی-انرژی» در راهبردهای کلان سیاست خارجه‌ی ایالات متحده کاملاً مشهود است. ایالات متحده بارها در سند استراتژی امنیت ملی خود در سالهای مختلف از وجود پیوند اقتصاد جهانی با امنیت ملی آمریکا سخن به میان آورده و لازمه‌ی حفظ این پیوند را حفظ امنیت انرژی دانسته است.

این مقاله در صدد است که با توجه به میزان اهمیت انرژی، تأثیر آنرا بر سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج فارس مورد بررسی و کنکاش قرار دهد. مقاله‌ی حاضر، دوره‌ی زمانی ما بعد جنگ سرد را به دلایل شرایط ویژه و مؤثر آن بر اهمیت انرژی در تعاملات بین‌الملل انتخاب نموده است؛ چرا که ایالات متحده آمریکا در این دوره با تأکید بر ایده‌هایی چون درهای باز و تجارت آزاد، منافع جهانی خود را جهت تثبیت نظام اقتصاد بین‌المللی پیگیری و تلاش می‌نمود تا خود را به عنوان الگویی نمادین قابل تقلید به دیگر رقبا و متحدین معرفی نماید. با این اوصاف، ایالات متحده از هر فرصتی جهت فراهم نمودن اعتماد لازم برای یک نظام پولی و اقتصادی بین‌المللی بهره برده و این امر بدون تقویت موتور محرکه‌ی اقتصادی آن و تزریق انرژی به آن غیرممکن است.

انرژی خلیج فارس به عنوان با دوام‌ترین منبع انرژی جهان، همراه با تغییر ساختار نظام بین‌الملل ما بعد جنگ سرد باعث گردیده است که راهبرد ایالات متحده آمریکا در منطقه، صرف‌نظر از استفاده از ابزار صرف اقتصادی به بخشی از نفوذ سخت قدرت این کشور برای گسترش نفوذ خود در مقابل چالش‌های ایجاد شده تبدیل گردد؛ به عبارت دیگر سلطه و حاکمیت دولت ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌المللی ما بعد جنگ سرد، به تنهایی برای ایجاد و حفظ این ساختار کافی نیست، بلکه عرض اندام برنامه‌های ژئوامینیتی نیازمند تسلط بر برنامه‌های ژئواکونومی است. در این نگاه، تغییر ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع منطقه به صورت نرم و یا حتی به کارگیری زور و تهدید در خدمت زیست بهتر اقتصادی، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. تلاش برای تسلط بر برنامه‌های ژئواکونومی و در رأس آن انرژی باعث یارگیری اتحاد و ائتلاف و تغییر در جایگاه دوستان و دشمنان این کشور گردیده است. رشد فزاینده‌ی اقتصادی کشورهایی همچون چین و هندوستان و شکوفایی مجدد روسیه در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی به علاوه سیاست‌های اتحادیه اروپا مبنی بر تلاش جهت ایفای نقش مستقل و غیر انضمامی، حکایت

از این یارگیری‌های جدید دارد؛ یارگیری‌هایی که پهنه‌ی رقابت جهانی از اروپا را به دیگر مناطق ژئواکونومیک جهان تغییر داده است. شاکله‌ی سیاست نوین ایالات متحده آمریکا در راستای حفظ امنیت جریان انرژی و تسلط بر آن به عنوان شاه بیت غزل «جهانی شدن اقتصاد آزاد»، از دستورالعمل‌های امنیتی بهره برده است. این کشور از یک سو، از این اهرم جهت شکل‌دهی یارگیری‌های جدید در قالب ائتلافها و اتحادیه‌های مدنظر خود استفاده نموده و سعی در کنترل رقبای خود دارد و از سوی دیگر با دخالت آشکار در سمت‌دهی ساختارهای سیاسی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منطقه بر ثبوت اقتدار خود در منطقه پافشاری می‌نماید؛ که طرحهایی چون مبارزه با تروریسم و خاورمیانه جدید در این چارچوب قابل بررسی است.

تحقیق پیش رو، در صدد بررسی فرضیه‌های زیر است:

انرژی خلیج فارس نقشی کلیدی در راهبرد کنترل رقبا در مقاطع مختلف دوران ما بعد جنگ سرد در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده داشته است. انرژی منطقه خلیج فارس، مهمترین عنصر تشکیل دهنده‌ی مبارزه با تروریسم و طراحی موضوعاتی همچون طرح خاورمیانه بزرگ در سیاست خارجی ایالات متحده در دوران مابعد جنگ سرد می‌باشد.

۱) آسیب‌شناسی راهبردهای امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال مقوله‌ی انرژی

در دوران ما بعد جنگ سرد، همواره رابطه‌ای آشکار میان امنیت و ثبات اقتصادی ایالات متحده آمریکا وجود داشته است. در این میان ثبات اقتصادی این کشور، به جد با مسأله‌ی انرژی پیوند داشته است. ایالات متحده آمریکا با جمعیت بیش از سیصد میلیون و حجم کلان مبادلات بازرگانی و تقاضای داخلی برای کالا و خدمات به صورت بزرگترین مصرف‌کننده‌ی انرژی در جهان تبدیل شده است. کاهش تولید ناخالص داخلی بالقوه در

کنار افزایش هزینه‌ی انتقال دارایی و هزینه‌های تعدیل اقتصاد کلان، هزینه‌هایی است که آمریکا به علت وابستگی استراتژیک اقتصادش به انرژی و مخصوصاً نفت می‌پردازد (فطرس، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

این کشور همواره در برابر شوک‌های نفتی آسیب‌پذیر بوده و میان شوک‌های نفتی و بحران‌های کلان اقتصادی، رابطه‌ای منطقی وجود داشته است (Oil Shock, 2005: 1-3). ایالات متحده آمریکا همراه با روند شکل‌گیری نظم نوین جهانی و با پایان جنگ سرد، مطابق با الگوهای ساختاری جدید به تدوین و اعمال راهبردهای خود در جهان و مناطق مهم جهان مبادرت ورزید. در این چارچوب، مفهوم سد نفوذ جنگ سرد «Containment Policy» جای خود را به مفهوم گسترش «Enlargement» داد (New York Times, Feb, 17, 1993).

ایالات متحده، در جهت حفظ استیلا و هژمونی خود بر جهان و جلوگیری از رشد مخاطرات امنیتی، اصول زیر را به عنوان کلیدی‌ترین راهنمای راهبردهای خود در دوران مابعد جنگ سرد مورد تأکید قرار داد:

الف: تعیین منافع امنیتی - اقتصادی ایالات متحده در سرتاسر جهان.

ب: شناسایی تهدیدات نسبت به این منافع.

ج: تخصیص منابع مهم برای دفاع از این منافع.

در این بین، قطب‌های جدید و نوظهور اقتصادی و سیاسی جهان، متمایل به ایفای نقش جدید در عرصه‌ی نظام نوین بین‌المللی می‌باشند. این قدرتهای نوظهور، از راه‌های متنوعی از جمله آشوبهای سیستمی درصدد ایجاد انشقاق در چرخه‌ی هژمونیک قدرت نظام بین‌الملل می‌باشند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۱۳).

ایالات متحده در قالب این راهبرد، از تمامی پتانسیل‌های بالقوه و بالفعل خود جهت حفظ امنیت مناطق دارای خاصیت‌های کارکردی در مختصات زمانی و مکانی امروزی و کنترل رقبای نوظهور بهره گرفته است (Henriksen h, 1995: 158).

تسلط بر مناطق مزبور، راهی جهت جلوگیری از انشقاق در چرخه‌ی هژمونیک قدرت و آشوب‌های سیستمی است، که علاوه بر حفظ قدرت برترین خود، راهی جهت جلب حمایت‌های داخلی برای رهبری جهانی قلمداد می‌گردد؛ چرا که این امر می‌تواند یکی از پایه‌های مؤثر بر امنیت اقتصادی ایالات متحده گردیده و جولانگاه ارایه قابلیت‌های اقتصادی و فن‌آوری نوین در این کشور گردد. برای حصول این راهبرد، حضور ایالات متحده در این مناطق با خصوصیات یاد شده همواره پر رنگ‌تر بوده است، تا از رشد روزافزون قدرتهای رقیب جلوگیری به عمل آید (khalilzad, 1995: 87-100).

در محیط امروز، ایالات متحده خود را در جهان سرد، نا آشنا و غیرقابل پیش‌بینی و در عین حال ناامن و غیر دوستانه تصور می‌نماید. در این محیط، رقبا یا از قدرت و ثروت آمریکا متنفرند و یا از ارزش‌های آمریکای اعلام برائت می‌جویند (هانیتینگتون، ۱۳۸۲: ۳۸). در چارچوب همین چشم‌انداز پر از بیم است که استراتژی این کشور بر پایه‌ی جلوگیری از ظهور رقبا در منطقه‌ی خلیج فارس استقرار یافته است (Bacevich, 2002:44).

ظهور احتمالی این قدرتهای رسمی یا غیررسمی نوظهور در منطقه‌ی خلیج فارس، دو پیامد جدی برای ایالات متحده در بر خواهد داشت که عبارتند از:

الف) بی‌ثبات نمودن منافع قدرت هژمون از لحاظ ژئوپولیتیک.

ب) تهدید امنیت ملی آمریکا (قامت، ۱۳۷۹: ۱۷۵).

از آنجا که عملکرد کشورها برخاسته از جایگاه آنان در سیاست بین‌الملل می‌باشد، بر ایالات متحده آمریکا بایسته است که علاوه بر حفظ توانمندی‌های خود، مانع از ارتقای جایگاه بازیگران رقیب در صحنه‌ی نظام بین‌الملل گردد (Waltz, 2002: 348-349).

با نگاهی به اهمیت نظام تابعه‌ی خلیج فارس، ایالات متحده جهت حفظ جایگاه خود، راهی جز تسلط بر چرخه‌ی کنترلی و حضور مداخله‌گرایانه در این سیستم تابعه نخواهد داشت. سیستم تابعه‌ی مذکور با کارکرد تولید انرژی، فعالیت‌های صنعتی دیگر نظام‌های تابعه را میسر ساخته و اقتصاد بین‌الملل را از خود متأثر ساخته و باعث ایجاد حلقه‌ی کنترلی قدرت استیلاگر بر نظام بین‌الملل خواهد گردید و قدرت چانه‌زنی آنرا ارتقا خواهد داد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۱۶-۴۱۵).

در شرایط بعد از جنگ سرد تاکنون که نشانه‌های تلاش کشورهای قدرتمند برای دستیابی به موقعیتی برتر فزونی یافته و از آنجا که ملزومات این هدف راهبردی همچون انرژی و سرمایه کمیاب است، به دشواری می‌توان از عدم بروز نزاع میان این قدرتها سخن به میان نیورد. بنابراین پرواضح است که تلاش‌های ایالات متحده با تلاشهای قدرتهای رقیب تداخل پیدا خواهد کرد (عطوان، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

مایکل کلر، استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج‌هایمپشایر نویسنده کتاب «جنگ بر سر منابع»، با تأکید بر جایگاه انرژی به عنوان یک اهرم قدرت، تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس را به معنای کنترل رقبا من جمله اروپا، چین و ژاپن می‌داند. از منظر ایشان، این کار به آمریکا قدرت بازو بسته کردن شیر نفت این کشورها و کنترل موتور توسعه‌ی آنها و در نهایت مهار قدرت‌یابی فزون‌تر داده (زارع، ۱۳۸۳: ۲۱) و بخش عمده‌ای از قدرت رقابت و چانه‌زنی آنها را تقلیل خواهد داد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۱۶).

۲) گسست اروپا از سیاستهای انضمامی در منطقه خلیج فارس

اروپای متحده پارامترها و قابلیت‌های فراوانی اعم از اقتصادی، سیاسی، نظامی، جمعیتی و ... که سرمایه‌ی اصلی شکل‌گیری یک ابر قدرت جهانی به شمار می‌رود را همراه با مدیریتی توانمند در اختیار دارد (Henderson, 2005:1-3).

با ورود بیشتر کشورهای این قاره به اتحادیه مزبور، این اتحادیه با درک موقعیت نوین خود به دنبال ایفای نقش مؤثرتر در نظام بین‌الملل است. این تحولات ژئوپولیتیک، سیستم تابعه‌ی اتحادیه اروپا را با سیستم تابعه‌ی خاورمیانه و زیر سیستم آن همسایه نموده است. این اتحادیه به طور سنتی همواره نقشی انضمامی همراه با ایالات متحده در صحنه‌ی بین‌الملل از جمله در خلیج فارس داشته است. این همکاری در قالب نقش انضمامی با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را می‌توان در چارچوب دلایل زیر برشمرد:

۱- نیاز مبرم اروپا به نفت و انرژی منطقه.

۲- وجود تهدیدهای عمده‌ی امنیتی برای منابع انرژی منطقه.

۳- استفاده از سپر حمایتی ایالات متحده برای ارتقای نقش اروپا.

با پایان جنگ سرد، اروپا با تلاش جهت عبور از ایفای نقش کارکردی و انضمامی خود، در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی ایالات متحده در صدد مشارکت فعالانه‌ی پویا و مستقل در سیاست‌گذاری‌ها و اداره‌ی نظام جهانی است. بارن کرسپو، رییس اسبق پارلمان اروپا با اذعان به این تلاشها اظهار داشت: «اروپا دیگر باید نقش عمده‌ای را در حوادث جاری دنیا ایفا نماید. این اتحادیه، نه تنها مسئولیت اقتصادی اولین قدرت جهانی را برعهده دارد، بلکه بایسته است، مسئولیت سیاسی برتر را نیز بر دوش بگیرد» (زارع، ۱۳۸۸: ۹۱).

علی‌رغم تلاشهای ویژه این اتحادیه برای ایفای نقش جدید در عرصه‌ی بین‌الملل، این اتحادیه هم‌چنان در بسیاری از عرصه‌ها از جمله عرصه‌ی انرژی به زیر سیستم‌های دیگر نظام بین‌الملل نیازمند است و طبق برآوردها، این وابستگی‌ها تا سالهای بعد همچنان رشد خواهد یافت. براساس پیش‌بینی‌های کمیسیون اروپایی در قالب «سند سبز»، نفت وارداتی این اتحادیه تا سال ۲۰۳۰ از حدود ۷۵ درصد فعلی به ۹۰ درصد و گاز طبیعی از حدود ۵۰ درصد به نزدیک ۸۰ درصد افزایش خواهد یافت (Barroso, 2009:14).

۱-۲): سیاست خاورمیانه‌ای اروپا: پدیده‌ای مستقل و پویا

اتحادیه اروپا با اتکا به عامل «قرابت جغرافیایی» و «حافظه تاریخی» بحث امنیت انرژی را به عنوان عاملی جهت بالا بردن ضریب امنیتی خود و در نهایت ارتقای جایگاه اتحادیه اروپا در مناسبات بین‌المللی قلمداد نموده و به جد آن را دنبال می‌کند. اتحادیه اروپا در صورتی که بتواند سیاستهای مشارکت جویانه خود را در سیاست‌گذاری‌های نظام بین‌الملل تقویت نماید و آناتومی اقتصادی خود را با رویکردهای سیاسی و امنیتی تلفیق نماید، به عنوان یک پدیده‌ی مستقل و فعال در نظام بین‌الملل مطرح خواهد شد و نتیجتاً بازده مربوط خود را خواهد داد (باوند، ۱۳۷۰: ۷).

این امر در حالی صورت می‌گیرد که ایالات متحده بعد از جنگ سرد، همواره خود را ملزم به عملیاتی نمودن تئوریهایی دانسته است که پایه آن شکل دادن به نظامی بر اساس حضور یک ابر قدرت مسلط جهانی است و این مستلزم اعمال نفوذ جهانی مؤثر برای جلوگیری از قدرت گرفتن رقبای نوظهور در سطوح مختلف می‌باشد.

از این منظر، نوعی تضاد ساختاری میان منافع اقتصادی، سیاسی ایالات متحده و منافع سایر اعضا، سیستم یاد شده‌ی موجود است که حل و فصل این تضاد با توسل به اقدامات نظامی و امنیتی کردن ساختار اقتصاد جهانی میسر است. در چنین شرایطی است که آمریکا میان حوزه‌ی اقتصاد و امنیت رابطه‌ای جدی برقرار نموده است و با بهره‌گیری از پشتوانه نظامی - امنیتی به تلاشی برای جبران افول هژمون اقتصادی خودروی آورده است که نمونه‌ی آنرا می‌توان در جنگ علیه عراق بدون توجه به نظر قدرت‌های برتر اتحادیه اروپا مشاهده نمود. تمامی این خط‌مشی‌ها ناشی از اهداف جهانگرایانه‌ی این کشور می‌باشد. هدفی که در راستای تثبیت قدرت ملی بوده و به تأمین منافع ملی ختم می‌شود؛ هر چند که تعریفی متفاوت از منافع، استراتژیهای متمایز، ساز و کاری دیگر به کار گرفته شود. بر همین اساس با توجه به تمایل ایالات متحده برای حفظ توانمندی‌های خود، این

کشور نه تنها مداخله‌گرایی را ترک ننموده، بلکه به شکل پیچیده‌تر و گسترده‌تری آنرا دنبال خواهد نمود (Kanter, 1994: 17).

۲-۲) انرژی: عاملی برای نزدیک شدن رقیب سابق (روسیه) با متحدین سابق (اروپا) ایالات متحده آمریکا

نیاز اتحادیه اروپا به انرژی و دغدغه‌های سیاسی امنیتی و اقتصادی این اتحادیه، باعث ترسیم سیاستهای مبتنی بر نوعی توازن تقریبی و وابستگی دو طرفه با روسیه گردیده است. روسیه نیز به عنوان وارث ابرقدرت بازنده جنگ سرد، مصر است با استفاده از اهرم انرژی و بزرگنمایی تنش و بی‌ثباتی در منطقه خلیج فارس، خود را به عنوان منبعی مهم و مطمئن و بازیگری کارساز در پهنه‌ی سیاسی جهان معرفی نماید (موسوی نیا، ۱۳۸۷: ۳۱).

ویلا دیمیر پوتین در جمع اعضای هیأت مدیره‌ی گاز پروم بی‌پروا اعلام نمود: «روسیه انتظار دارد که انرژی به عنوان یک اهرم اقتصادی و سیاسی در جهت اعمال نفوذ مسکو در مناطق مختلف دنیا نقش خود را ایفا نماید.» در دیالوگ انرژی مابین اتحادیه اروپا و روسیه بر سه عنصر مهم تأکید شده است:

- ۱- توجه به رشد فزاینده‌ی تقاضای انرژی اتحادیه اروپا.
- ۲- توجه به تجربه‌های مربوط به صنعت انرژی در توسعه‌ی اقتصادی طرفین.
- ۳- لزوم اجرای تمهیدات جهت برطرف کردن موانع پیش روی صدور انرژی به اروپا. علی‌رغم اینکه روسیه از نظر اقتصادی، دانش فنی و مدیریتی دچار نقص و ضعفهایی است و با مسایل پیچیده‌ی داخلی نیز روبرو است، ولی در عین حال به نقش و جایگاه تاریخی خود در تنظیم سیاست بین‌المللی آگاه است و برای احراز یک نقش شاخص و مطمئن در ساختار جهانی که شانس رهاسازی از عقده‌ی حقارت ما بعد جنگ سرد را فراهم نماید از هیچ تلاشی فروگذار نخواهد کرد (آقایی، ۱۳۷۵: ۱۰۲).

روس‌ها به خوبی آگاه هستند که هر چه مسکو به اروپا نزدیکتر شود، آمریکا از این منطقه دورتر خواهد شد و محیط بین‌المللی امن‌تری برای روسیه به وجود خواهد آمد. به عبارت دیگر، روسیه اگرچه تمایلی به عضویت در اتحادیه اروپا از خود نشان نداده است، اما نزدیکی به آنرا به مثابه‌ی یک قدرت استراتژیک برای ایجاد جهان چند قطبی به حساب آورده و بهترین ابزار برای این نزدیکی را اهرم انرژی می‌داند (امامی، ۱۳۸۴: ۱۵۲-۱۵۱).

براساس دکترین پریماکف، منافع روسیه در نظام بین‌المللی چند قطبی و موازنه با قدرت آمریکا تأمین می‌شود. در این راهبرد، سیاست امنیتی توجه به غرب و شرق همزمان باید دنبال شود. (Baker, 2002:90-95).

قطعاً بازگشت به نظام چند قطبی برای ایالات متحده آمریکا بسیار خطرناک بوده و کنترل حساب شده‌ی تغییرات و کاهش خطرات راهبردی پیش روی ایالات متحده بسیار ضروری و اجتناب ناپذیر می‌باشد. (Ikenbery, 2002: chapter4).

از این منظر، اگر چه قدرت آمریکا تا حدود زیادی بلامنازعه بوده و سیستم کاملاً رقابتی دامنگیر استراتژیست‌های ایالات متحده نمی‌باشد، ولی همانگونه که پیشتر گفته شد، آینده‌ی پیش رو، آینده‌ای نامطمئن و غیرقابل پیش‌بینی برای عملیاتی شدن راهبردهای ایالات متحده می‌باشد. اگر چه در نظام کنونی بین‌الملل، ایالات متحده آمریکا در رأس سلسله مراتب قدرت بین‌المللی قرار دارد، ولی دورنمای جهانی که در آن قدرت نفوذ در حال تقسیم دوباره است، در حال ظهور می‌باشد. با توزیع مجدد این فرصت‌ها و ثروت، روابط سنتی ژئوپولیتیک در حال شکل‌گیری نوین بوده و توازن رقابتی جدید به جریان خواهد افتاد.

در نظام بین‌المللی که به قول پیترتایلور، نظام قدیمی در حال منسوخ شدن بوده و سیاست بین‌المللی نوین در حال بازسازی است، هرگونه سهل‌انگاری ممکن است به افول و یا حتی اضمحلال آنها منجر گردد (عزتی، ۱۳۸۶: ۴۳).

در این زمینه، چارلز کویچان با تأکید بر تبدیل نظام تک قطبی به چندین مراکز قدرت، از دوره‌ای انتقالی یاد می‌کند که ایالات متحده نباید در این زمینه قصور و کوتاهی انجام دهد. از منظر وی، دوره‌ی انتقالی اخیر به دلیل ارتقای بازیگرانی دیگر، همچون اتحادیه اروپا و... صورت خواهد پذیرفت. با این شرایط و اوصاف، تسلط ایالات متحده آمریکا بر اهرم‌ها و ابزارهای فشار رقبا می‌تواند آهنگ ارتقای جایگاه آنان را کندتر نموده و لحظه‌ی هژمونی آمریکا را استمرار بخشد. تلاش برای تسلط و استیلای مطلق بر زیر سیستم‌های در بردارنده‌ی این ابزارها، در این راستا قابل تحلیل و بررسی است. تسلط بر انرژی خلیج فارس نیز عملاً قدرت چانه‌زنی و کنترلی آمریکا را بهبود خواهد بخشید. به همین سبب است که گفته می‌شود، هژمونی آمریکا استمرار نخواهد داشت مگر با در کنترل قرار دادن سیستم‌های تابعه در ید کنترل خود (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۱۶).

در صورت موفقیت راهبرد تسلط بر ابزارهای ارتقای رقبا، تهدیداتی که از سوی کشورهای بزرگ و ناراضی از وضعیت موجود امکان ظهور پیدا می‌کند، به راحتی خنثی خواهد شد (همان: ۴۱۳).

۳) کنترل سیاستهای قدرتهای نو ظهور شرق آسیا برای نفوذ در منطقه خلیج فارس

۳-۱): انرژی خلیج فارس: موتور محرکه‌ی اقتصاد چین

کشور چین بعد از پایان جنگ سرد با رشد ۱۰-۹ درصدی تولید ناخالص ملی، به یکی از بزرگترین قطب‌های اقتصادی دنیا مبدل شده است. اصطلاحات اقتصادی و سیاستهای درهای باز دتگ شیائوپینگ در دهه‌ی ۱۹۸۰م. و شعار صلح و پیشرفت، استراتژی بین‌المللی این کشور را تشکیل و آنرا به سوی توسعه‌ی محیط بین‌المللی با ثبات و صلح‌آمیز سوق داده است. اهداف اقتصادی کشور چین که با بهره‌گیری از اهرم قوی دیپلماسی دنبال می‌شود، شکل دهنده‌ی اصلی سیاست‌های راهبردی آن در مناطق مختلف

دنیا می‌باشد. تمامی این سیاست‌ها در چارچوب نیل به این اهداف استراتژیک می‌باشد، که این کشور باید تا سال ۲۰۲۰م. به جایگاه برتر در نظام نوین بین‌المللی دست یابد، که بدین ترتیب ورود این کشور به سازمان تجارت جهانی و گام برداشتن به وسعت اقتصاد آزاد، دور از دسترس نخواهد بود (میر کوشش، ۱۳۸۷: ۲۸۳).

این تحولات عظیم و چشم‌اندازهای وسیع اقتصادی و سیاسی، تأثیر شگرفی بر میزان مصرف انرژی در این کشور داشته است، به گونه‌ای که در حال حاضر، بزرگترین مصرف‌کننده اصلی نفت جهان، بعد از ایالات متحده آمریکا، می‌باشد. رشد اقتصادی و به تبع آن رشد تقاضای انرژی نشان می‌دهد که کشورهای چین و هندوستان بالاترین میزان افزایش در تقاضای جهانی نفت را تجربه کرده‌اند. این میزان مصرف به قدری دور از انتظار اقتصاد بین‌الملل بوده است که برخی از صاحب نظران معتقدند که اگر دو کشور، رشد خود را کاهش ندهند، در آینده با بحران انرژی مواجه خواهند شد (فطرس ۱۳۸۷: ۱۷۰).

این افزایش تقاضا همراه با ارتقای نقش و جایگاه رقبای نوظهور آسیایی، عاملی مؤثر در اتخاذ راهبردها و خط‌مشی‌های جدید در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده و به موازات راهبردهای جدید در سیاست خارجی این رقا در این منطقه می‌باشد. لی ریموند، رییس هیأت مدیره شرکت آکسون موبایل، در رابطه با این موضوع اظهار می‌دارد: «افزایش تقاضای چین برای نفت از میزان تولید فزاینده‌ی شرکتهای نفتی و تولیدکنندگان غیر اوپک، فراتر خواهد رفت و موجب خواهد شد که خلیج فارس، جایگاه برجسته‌تری در تأمین انرژی این کشور داشته باشد. این موضوع، طبعاً آثار شگرفی از نظر ژئوپولیتیک خواهد داشت (راتلج، ۱۳۸۶: ۲۶۰).

کشور چین علاوه بر مبادلات اقتصادی مربوط به انرژی که در سالهای اخیر رشد چشمگیری یافته است، در ابعاد دیگر نیز در منطقه فعال و حساس بوده است که فروش تسلیحات و ادوات نظامی یکی از این خط‌مشی‌ها بوده است. فروش موشک‌های میان برد

بالتیک CSS-Z، به عربستان سعودی و موشکهای ضد ناو C-810، C-802، HY2 و Silkworm از جمله این اقدامات می‌باشد. کشور چین بر خلاف دوران جنگ سرد که به منظور مقابله با هندوستان به تحکیم روابط خود با پاکستان می‌پرداخت، هم اکنون به موازات یکدیگر همزمان از یک سو به هند و پاکستان نزدیک می‌شود و از سوی دیگر در راستای تأمین منافع خود، به منطقه خاورمیانه و زیر سیستم خلیج فارس چشم دوخته است. بر اساس همین راهبرد کلان و تفکر راهبردی بود که ائتلاف شانگهای به تأیید این دولت رسید (عزتی، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

اعمال هژمونی، مستلزم کنترل فرایندهای سیاسی از جمله اتحادهای و ائتلافهای احتمالی علیه هژمون، کنترل بر فرایندهای اقتصادی مانند شکل‌گیری بلوکهای منطقه‌ای و حتی فرهنگی است؛ به همین دلیل آمریکا سعی بر آن دارد که اجازه‌ی تبدیل فرایندهای مذکور را به ساختار و در نتیجه تغییر و تحول ساختار سیستم بین‌المللی را ندهد و منجر به بی‌نظمی‌های سیستمی متضرر علیه منافع آمریکا نشود (Kanter, Arnold: 40 - 80).

حضور ایالات متحده آمریکا در زیر سیستم خلیج فارس و استیلا بر انرژی منطقه به عنوان مداخله گر باعث گسترش حلقه‌ی کنترلی آمریکا بر مانورهای سیاسی و اقتصادی رقبایی همچون چین در منطقه و در نهایت بر نظام بین‌الملل خواهد گردید (Wohl forth, 1999: 8-25).

بر اساس استراتژی ضد اشاعه‌ی ایالات متحده، تأثیرات مخرب رقابت با رقبای نوظهور، تنها از طریق رفع خود رقابت و تضعیف مداوم بازیگرانی امکان‌پذیر است؛ که در این بازی رقابت‌آمیز، علیه منافع ایالات متحده شرکت جسته و اهدافی متضاد با این کشور دارند.

۲-۳: طرح پروستاریکای آمریکایی در قبال ژاپن در دوران نوین

ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم به علل مختلفی از حضور فعالانه در عرصه‌ی سیاست جهانی محروم بوده است. با ارتقای جایگاه اقتصادی این کشور و پایان یافتن آرایش‌ها و چینش‌های سیاسی جنگ سرد، زمزمه‌های تلاش تدریجی ژاپن برای خروج از وضعیت منظم در سیاست جهانی ایالات متحده را تأمین می‌نماید و با خرید مواد اولیه‌ی ارزان از ایالات متحده به فروش تکنولوژی با قیمت بالا به این کشور مبادرت می‌ورزد، به گونه‌ای که «ژاک تالی» رییس سابق بانک توسعه و بازسازی اروپا، آمریکا را انبار ذخیره‌ی کالاهای ژاپنی معرفی می‌نماید (Harvey, 2009:185).

با نگاهی اجمالی به نقش اقتصادی ژاپن در عرصه‌ی بین‌الملل، نیاز این کشور به انرژی و مخصوصاً انرژی منطقه خلیج فارس محرز می‌شود. وابستگی نفتی این کشور به منطقه خلیج فارس با رشد اقتصادی آن، پیوند رابطه‌ای مستقیم داشته است، به گونه‌ای که این وابستگی از حدود ۵۷ درصد در اواخر دهه ۸۰ میلادی به حدود ۸۵ درصد در سالهای اخیر رسیده است. به اعتقاد مورگشا، وابستگی استراتژیک ژاپن به انرژی وارداتی به حدی است که اگر به دلایلی دولتهای صادر کننده‌ی تولید نفت به ژاپن، در صدد اعمال تحریم همه جانبه علیه ژاپن برآیند، قادر خواهند بود ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشور را دچار چالش نمایند و اگر تهدید به اعمال چنین تحریمی را با شرایط سیاسی مرتبط سازند، می‌توانند به راحتی مقام این کشور را تا حد یک کشور وابسته تقلیل دهند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۶: ۸۷).

گام برداشتن ژاپن جهت اصلاح و بازبینی ماده ۹ قانون اساسی مبنی بر الزام به نداشتن نیروهای مسلح و همچنین ارسال نیرو به عراق جهت مشارکت در تحولات آتی منطقه‌ی پیام‌آور نوعی اتحاد هم‌تراز با آمریکا و یا حداقل گام برداشتن برای طراحی

چشم‌اندازی نوین در سیاست خارجی این کشور در میان مدت و یا دراز مدت می‌باشد (امامی، ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۵۳).

از آنجا که اقتصاد هژمون با اقتصاد ژاپن گره خورده است، شکل‌گیری بلوک بندی اقتصادی جدید رقیب هم‌تراز، در زمره‌ی تهدیدات فرایندی علیه ایالات متحده محسوب می‌شود (Ikenberry, 2002: chapter 2).

انرژی محور بودن جنگ سرد جدید و هم‌وزن شدن اقتصاد دولت‌ها با امنیت سیاسی، ایالات متحده را ناچار به باز تعریف روابطش با ژاپن و طراحی پروستاریکای آمریکایی جهت امکان ظهور رقیب جدید مستقل از سیاستهای خود وادار می‌سازد. بدون شک منطقه خلیج فارس یکی از مهم‌ترین صحنه‌های نمایش طراحی‌های پروستاریکای آمریکایی برای کنترل رقیب اقتصادی و ارتقای آن در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل خواهد بود.

۴) آشوب‌های سیستمی: چالش اساسی برای استیلا بر منطقه کارکردی خلیج فارس

افزایش وابستگی ایالات متحده آمریکا به انرژی منطقه خلیج فارس و برتری کیفی و کمی این ذخایر بر ذخایر انرژی دیگر مناطق تابعه به علاوه نقش شرکتها، صنایع و کارتل‌های عظیم نفتی که دارای آنچنان قطعیتی است که مخالفان ارزشهای لیبرال و منافع ایالات متحده را متوجه پاشنه‌ی آشیل این کشور نموده است. با مروری گذرا بر وضعیت منطقه روشن می‌شود که؛ اولاً، امنیت منطقه خلیج فارس در سطح ملی برای تمامی کشورهای ساحلی دارای آنچنان اهمیتی است که بقا و زوال این رژیم‌ها به چگونگی وضعیت امنیت این منطقه وابسته است.

ثانیاً، امنیت منطقه خلیج فارس و مناطق همجوار از آسیای مرکزی و قفقاز تا مدیترانه و شاخ آفریقا به هم پیوندی ناگسستنی دارد.

ثالثاً، امنیت نظام بین‌المللی و اقتصاد جهانی به خاطر اهمیت و ساختار قدرت در سطح جهانی و ملزومات استراتژیک آن با چگونگی امنیت در خلیج فارس رابطه‌ای مستقیم دارد (سجاد پور، ۱۳۸۴: ۳۳).

مشکلات ساختاری، هویتی و فرهنگی کشورهای منطقه و پیوند آن با موضوع رادیکالیسم دینی، خطرات و تهدیدات اجتناب‌ناپذیری را برای منافع ایالات متحده به ارمغان داشته است. ناتوانی این کشور در ایجاد و حفظ محیط‌های مطلوب منطقه‌ای سیستم کنترل مسلط، رهبری هژمونیک آن را به چالش کشیده و مانع اصلی رسیدن به اهداف راهبردی‌اش گردیده است (Allan, 1995:213).

چالش‌های مغایر با استراتژی کلان ایالات متحده مبتنی بر تداوم برتری چالش‌ناپذیر این کشور در دوران اخیر تعبیر می‌گردد (Rosen, 2003: 50-61).

شاید به همین دلیل است که در منطقه‌ی مستعد آشوب خلیج فارس باید راهبردهای تهاجمی‌تر تدوین و اعمال گردد. به عبارت دیگر، از منظر سیاستمداران آمریکایی، برتری و تفوق این کشور که قبلاً گستردگی داشته است، اکنون باید خردکننده و آهنین باشد (سن شناس، ۱۳۸۴: ۱۴۶).

خلق فضای روانی سنگین و شدید توسط رسانه‌های مرتبط با سیاست‌های ایالات متحده در جهت مبارزه با آشوبهای سیستمی، تلاشی جهت شکل دادن به الگوهای امنیتی مناسب در راستای تأمین منافع منطقه‌ای و جهانی این کشور ارزیابی می‌شود. این فضای رسانه‌ای و دیپلماتیک سنگین، باعث افزایش دل‌مشغولی اروپایی‌ها و پرسش‌های فراوانی در مورد سلامت سیاسی، فرهنگی و ساختارهای اجتماعی، سیاسی و ... منطقه بدون حضور آهنین آمریکا گردیده است (Ehteshami, 2002: 33).

۴-۱): مقابله با عناصر بی ثبات کننده منطقه: تأمین امنیت انرژی

فضای جنگ سرد، دارای ویژگی‌هایی بود که گروه‌های فرو ملی به راحتی قادر به انعکاس خواسته‌های خویش به صورت مستقل نبودند. تأکید بر بازیگری یکتا و منحصر به فرد دولت مرکزی، حفظ استقلال و تمامیت ارضی بر خورداری از حاکمیت و اصالت دادن به ناسیونالیسم کلان به علاوه دغدغه قدرتهای بزرگ از به هم خوردن موازنه‌ی قدرت به واسطه‌ی حرکت‌های گریز از مرکز، تصویر یکپارچه‌ای از دولت در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل را به نمایش می‌گذاشت. امنیت بین‌المللی که برای سالیان طولانی به وسیله‌ی بروز جنگها و بحرانها در میان ملتها مورد تهاجم قرار می‌گرفت، در شرایط جدید توسط نیروی پیچیده و غیر متعارف تهدید می‌شود که به سادگی قابل حل و برخورد نمی‌باشد. (برزگر، ۱۳۸۶: ۱۴۹)

تروریسم با هر عنوان و تعریفی در شرایط جدید مؤثرتر از گذشته کارآیی خود را نشان داده است. به عبارت دیگر، به کارگیری روش‌های تهدیدآمیز و حاکم نمودن ارباب به طرز شگفت‌انگیزی در رسیدن به اهداف خود موفق بوده است (والتر و کید، ۱۳۸۶: ۱۵). تروریسم برای پیشبرد اهداف خود نیازمند ابزارها و روش‌هایی است که به وسیله‌ی آنها به جابه جایی و مدیریت مالی بپردازد و با دستیابی به سلاح‌های متعارف و در صورت امکان سلاح‌های غیرمتعارف عضوگیری نموده و در قالب یک سایبان وحشت‌زا سیاست‌های خود را پیش ببرند (خبیری و مهدوی فر، ۱۳۸۵: ۶۳).

امروزه منطقه خلیج فارس در چرخه‌ی استراتژیک قدرت جهانی جایگاهی منحصر به فرد دارد و به عنوان منطقه آشوب، آوردگاه ارزش‌های آمریکایی و تروریسم رادیکال و جدید شده است (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۲۳).

از منظر این تروریستها منطقه باید همواره برای سیاستهای ایالات متحده ناامن باشد، همانگونه که القاعده می‌گوید: «چون ما امنیت نداریم، دشمنان ما نیز نباید امنیت داشته باشند» (برزگر، ۱۳۸۶: ۱۴۹)

در این وضعیت، سیاست خارجی ایالات متحده را در قالب مفاهیم زیر می‌توان بررسی نمود:

الف) تحول کیفی در منابع تهدید نظام منطقه‌ای خلیج فارس.

ب) تبلیغ شدید تفکر تهدیدات با استفاده از حربی مبارزه با تروریسم فراملی و یا بین‌المللی.

ج) داخل شدن عامل تروریسم به عنوان محوری کلیدی در روابط بین کشورهای منطقه با ایالات متحده.

در این شرایط، معادله‌ی «نفت مقابل امنیت»، به معادله‌ی «نفت مقابل استجابات شروط جدید آمریکا» تغییر می‌یابد. دستگاه سیاست خارجی آمریکا موكداً بر این باور است که در جایگاه ابرقدرت نمی‌تواند از حق خود در مداخله چشم پوشی نماید. این امر، چشم انداز ایجاد موقعیت استراتژیک غیر رقابتی است که قلب سیاست خارجی این کشور در منطقه محسوب می‌شود (وتیکویف، ۱۳۸۱: ۹۲).

دیک چنی در این زمینه صراحتاً اذعان می‌نماید که امنیت جریان انرژی منطقه خلیج فارس موضوعی با اهمیتی راهبردی و تعیین کننده‌ی منافع ایالات متحده آمریکاست و ضرورت مقابله با بی ثباتی و عناصر بی ثبات کننده حتی با به کارگیری ابزار نظامی و مداخله‌ی مستقیم، بخش اجتناب ناپذیر سیاست خارجی ایالات متحده می‌باشد (Cheny, 1995:46).

بدینسان همواره نگرانی عمده، هدف قرار گرفتن منافع ایالات متحده در این منطقه بوده است. قدر مطلق تمامی این راهبردها، ساختار پنجگانه زیر است:

۱- حضور مستقیم ایالات متحده در منطقه جهت برخورد با چالشها.

۲- تسلط و کنترل منابع انرژی و امنیت جریان آن .

۳- حفظ امنیت اسرائیل.

۴- مهار رقبای استراتژیک.

۵- قراردادهای امنیتی دو جانبه (اسدیان، ۱۳۸۱: ۱۴۴).

ایالات متحده با توجه به شرایط پیش رو، مأموریت اصلی خود را علاوه بر حفاظت از انرژی و امنیت جریان آن، کنترل منابع تروریستی می‌داند؛ که در این منطقه با پشتوانه‌ی ذخایر نفتی رشد نموده و منافع برتری آمریکا را به چالش می‌طلبد (عبداله، ۲۰۰۴: ۱۸-۱۷). از این منظر، جوامع منطقه خاورمیانه و به‌خصوص خلیج فارس منشأ تروریسمی است که مدیون خاک حاصلخیز و تعصبات کور مذهبی آن می‌باشد (Corney, 2003: 1,15).

لیستی که FBI «دفتر بازرسی فدرال آمریکا» از سازمانهای تروریستی تهیه نموده است، شامل ۲۹ سازمان و گروه است که هجده تای آنها در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه زیر سیستم خلیج فارس فعالیت می‌کنند و تمامی این سازمانها رسماً تمایل خود را مبنی بر هدف قرار دادن منافع آمریکا در منطقه اعلام نموده اند.

این آشوب‌طلبان زیر سیستم منطقه‌ای که جهت بازسازی هویتی خود به گذشته‌های دور و دراز رجعت کرده‌اند، حضور ایالات متحده با ارزش‌های مغایر با خود در مهد تمدن اسلامی را در تعارض با بنیان حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود می‌دانند. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۴-۱۷۵).

این دشمنان ایدئولوژیک برخلاف دوران جنگ سرد، تمرکزشان بر حوزه‌ی جغرافیایی خاورمیانه است. این حوزه‌ی جغرافیایی حیات بخش منافع ملی آمریکا، مهم ترین مرکز ثقل تهدیدات تروریستی علیه منافع ایالات متحده است (همان: ۱۷۷-۱۷۵).

از این نقطه نظر، ضرورت تهدیدات و پیشگیری قاطع آهین و خرد کننده کاملاً مشهود است. ضرورتی که ناشی از ارزش ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک منطقه و به واسطه‌ی

منابع هیدروکربنی آن و روابط غامض آن با اقتصاد سیاسی بین‌المللی پدیدار گردیده است (33: 2002, Ehteshami).

در این زمینه، توماس فریدمن تأکید می‌ورزد که بهترین راهبرد برای هدایت منطقه به کارگیری ابزار زور و سرکوب است (314-315: 2003, Friedman).

این راهبرد که در راستای تثبیت قدرت ملی و در جهت تأمین منافع ملی دنبال می‌شود؛ ناشی از این نگاه است که نظام بین‌المللی کنونی نه بر موازنه‌ی قدرت، بلکه بر اساس سیطره‌ی قدرت هژمونی ایالات متحده استوار گشته است (79, 52: 2002, Joseph).

ایمان به این تفکر، سبب شد تا حرکت در جهت صلح و نظم، آمریکایی از طریق اعمال قدرت و شکل‌دهی به دستور کارهای جدید بین‌المللی ادامه یافته تا نگاه‌ها به این امر معطوف شود که هدف اساسی راهبرد ایالات متحده حرکت به سمت هژمونی و یا امپراتوری آمریکایی با توجه به تسلط بر منابع کمیاب است (83: 2003, Jervice)؛ چرا که پیروزی در صلح به هیچ وجه از عظمت و شکوه پیروزی در جنگ برخوردار نیست (لاول، ۱۳۷۱: ۹۷).

مبارزه با تروریسم اگرچه کارکردی واقعی و رویکردی سازمانکارانه و رئالیستی به مشکلات فرهنگی و اجتماعی دارد، در حقیقت به مثابه‌ی برچسبی سیاسی و به منظور بی‌اعتبار کردن مخالفان و به خصوص چالش‌هایی که در مسیر استمرار تسلط و هژمونی خود به وجود می‌آورد، به کار گرفته می‌شود. از نظر تاومن، پروسه‌ی اعتبارزدایی از ضد هژمون‌ها موجب به حاشیه رانده شدن مخالفان گردیده و امکان ارایه‌ی هرگونه توجیه ایدئولوژیک یا تحلیل را از سوی آنها می‌گیرد (3: 2003, Tuman).

۴-۲) تغییر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه و تأمین منافع دراز مدت منافع ایالات متحده آمریکا در منطقه

ساختارهای حکومتی و اجتماعی منطقه خاورمیانه و زیر سیستم خلیج فارس، رابطه‌ای مستقیم با امنیت اقتصاد بین‌الملل دارند. اگر نظام سرمایه‌داری غربی به معنای نوعی

ریسک‌پذیری تعریف شود، این ریسک‌پذیری در فضای غیر دموکراتیک و توسعه نیافته به وضوح دیده می‌شود. در فضای جدید، آمریکا خود را موظف می‌داند تا خود را از خطر نفرت ناشی از حمایت‌های حکومت‌های اقتدارگرا برهاند (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۵).

بدینسان، دولت ایالات متحده می‌کوشد تا نظم پس از جنگ سرد را در چارچوب تعمیم دموکراسی و بازار آزاد دنبال نماید. این چارچوب، سعی در منطقی کردن تداوم الگوها بر اساس اولویت و قدرت این کشور دارد (دهشیار، ۱۳۷۸: ۷۱).

در این استراتژی، امنیت و منافع ملی آمریکا به بهترین نحو با گسترش یک نظم جهانی تأمین می‌گردد که حول دموکراسی و بازارهای آزاد سازمان یابد، این فکر که هیچ دست‌نামری، محیط بین‌المللی را مستعد پذیرش ارزشهای آمریکایی ننموده و منافع آمریکا را در سطوح مختلف حفظ نخواهد کرد، سبب شد تا آمریکایی‌ها بعد از جنگ سرد در تمامی دولت‌ها تحت عناوین و تاکتیک‌های مختلف، چنین مسئولیتی را خود بر عهده بگیرن (Hass, 1994: 7).

طرح خاورمیانه بزرگ با هدف ایجاد زیر ساخت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نوین مطرح گردید. سکوی پرش اقتصاد آزاد و لیبرال دموکراسی، شامل افغانستان در منتهی‌الیه شرق آسیا و عراق در منتهی‌الیه خاورمیانه است و منطقه خلیج فارس را نیز کاملاً در برمی‌گیرد. اگر چه برخی به شاخ آفریقا عنوان نقطه‌ای دیگر در این میدان آزمایش اشاره دارند، این طرح، چراغ راهنمای مبارزه با تروریسم مذهبی ضدآمریکایی و اسلام‌گرایی رادیکال سیاسی در منطقه قلمداد می‌شود (کتاب آمریکا، ۱۳۸۲: ۱۷ و ۴۰).

موسسه تحقیقاتی راند با تأکید بر اهمیت طرح مزبور، منافع ایالات متحده را در صورت موفقیت اجرای این طرح، این چنین بر می‌شمرد:

الف- حمایت از بقای اسرائیل.

ب- تداوم واردات نفت از منطقه خلیج فارس با قیمت مناسب.

ج- ممانعت از گسترش تولید سلاح‌های کشتار جمعی.

د- مبارزه جدی و قاطع با تروریسم (Rabasa, 2004: 12-26).

طرح خاورمیانه بزرگ که به طور همزمان نظم‌شکنی و هنجارشکنی از طریق حضور نظامی در منطقه و نظم‌سازی از طریق تبلیغ برخی تغییرات کنترل شده را دنبال می‌کند، در واقع شکلی از دموکراسی هدایت شده را در منطقه تعقیب می‌نماید که هیچ‌گونه تناسبی با اصول اولیه‌ی مردم‌سالاری ندارد. طرح اخیر در پشت‌گفتمان خیرخواهانه‌ی خود، اهداف پنهان گسترش دامنه‌ی نفوذ در منطقه و تسلط بر منابع حیاتی آن را دنبال می‌نماید (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۷).

این دموکراسی به این خاطر هدایت شده است که بر اساس آن و در هیچ شرایطی نباید منجر به قدرت یافتن گروه‌های ضدلیبرال و مخالف ارزشهای آمریکایی شود (همان). از این منظر، باید پروژه‌ی خاورمیانه جدید با استفاده از ابزارهای قهرآمیز اجرا شده و با تغییر دینامیکی، فرهنگی، سیاسی و فکری رشد‌دهنده‌ی تروریسم و جلوگیری از سیطره‌ی فرهنگی آن بر جوامع، امنیت و منافع آمریکا تضمین و حفاظت شود. ایجاد خاورمیانه بزرگ مبتنی بر اشاعه‌ی لیبرالیسم و متکی بر استفاده از قدرت نظامی می‌باشد. این همان چیزی است که به اصطلاح آزاد «امپریالیسم نرم» می‌نامند (Clyder, 2009: 30).

هسته‌ی اصلی این طرح، نگرشی فلسفی و سیاسی مربوط به تجارت آزاد و اقتصاد می‌باشد. به عبارت دیگر، در کفه‌ی طرح خاورمیانه بزرگ، نیل به آرمانهای راهبردی اقتصادی، دنبال شده و طرح بیشتر جنبه‌ی ابزاری دارد (Candland, 2008: 22,37).

به بیانی شفاف‌تر، ایالات متحده با اتکا به شعار تغییر در خاورمیانه، اهداف بلند اقتصاد و استیلا بر منابع کمیاب منطقه و در نهایت تثبیت جایگاه هژمونیک خود را دنبال می‌نماید. این طرح بر دو محور اساسی استوار است:

الف- نبرد همه‌جانبه و فراگیر با تروریسم.

ب- آموزش جوامع و ملت‌های منطقه بر اساس ارزشهای لیبرال.

مهندسی هویتی جوامع مربوطه بر خلاف استراتژی نسبتاً انفعالی جنگ سرد، سیاست فعال و تهاجمی دارد و دگرگونی بنیادین قهرآمیز در ساختارهای فکری و ارزشی و همچنین در اداره‌ی سیاسی این جوامع و خشکاندن ریشه‌های تروریسم، تنها راه حفظ منافع ایالات متحده و امنیت مسیر جریان انرژی در منطقه می‌باشد. هر اندازه شباهت‌های فرهنگی و ساختاری منطقه با دنیای متمدن بیشتر شود، کاربرد زور در مسایل راهبردی منطقه کاهش یافته و آمریکا در مسایل منطقه درگیری کمتر خواهد داشت (Rayne, 1995:24,39).

استحالی هویت‌ها و فرهنگ مردم منطقه در فرهنگ لیبرال و همسان سازی آنها با الگوهای جهانی سازی را برخی اجرای عملی تئوری جنگ تمدن‌های هانتینگتون و تلاشی برای نیل به تئوری پایان تاریخ فوکویاما می‌پندارند. با ایجاد شبکه‌ای منسجم از مراکز فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در منطقه، هژمونی ایالات متحده در منطقه بی‌چالش گردیده و منافع این کشور محافظت خواهد شد. بررسی‌های اقتصادی نشان می‌دهد، بسیاری از اختلالات از جمله افزایش بهای نفت، نشأت گرفته از کاهش امنیت در کشورهای تولید کننده‌ی انرژی می‌باشد. بحرانهای دراز مدت در منطقه خلیج فارس، باعث افزایش تقاضای سفته‌بازی نفت گردیده و امنیت و اقتصاد بین‌الملل را به مخاطره می‌اندازد (قطرس، ۱۳۸۷: ۱۷۳).

چالش آمریکا در دفع پایدار تهدیدات امنیتی، نیازمند تحقق توانمندی‌های عملیاتی مبتنی بر تماس مستقیم بوده و طیفی از توانمندی‌های فرماندهی و کنترل، آموزش و برخورداری از پشتیبانی تکنولوژیک متکی و وابسته است (سیونی، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

راهبرد جدید امنیت ملی براساس نابود کردن و ایجاد شکاف در سازمانهای تروریستی و حمله به رهبری و حامیان راهبردهای آنها و جلوگیری از حمایت‌های مادی و تأمین

سرمایه‌ی آنها شکل گرفته است. در فرایند پیچیده‌ی جامعه پذیری مجدد می‌توان از شدت خشونت‌ها کاست و عوامل امنیت زدا را به عوامل امنیت‌زا تبدیل نمود (قوام، ۱۳۸۶: ۱۱۸).
به عبارت دیگر حل تروریسم جدید، نیازمند شناسایی ریشه‌های شکل‌گیری آن و یا به عبارت دیگر، حل مسأله از طریق ابزارهای سیاسی و به کارگیری برنامه‌های بلندمدت است (برزگر، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

گروه‌های آشوب طلب ناراضی از تقسیم قدرت نظام بین‌الملل، که نارضایتی‌شان ریشه در فرهنگ مغایر با فرهنگ جهانی هژمون دارد، اگر چه امکان ایجاد اختلال در نظم جهانی ندارند، اما قادر به ایجاد بی‌نظمی‌های محلی و منطقه‌ای بوده و از این طریق می‌توانند با ایجاد اختلال در روابط بین سیستم‌های تابعه و یا سیستم تابعه‌ی مؤثر و مرتبط با سیستم بین‌المللی، سبب بی‌نظمی در سیستم جهانی شوند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۱۲).

بنابراین توجه به فرهنگ، عملکردها و ساختارهای منطقه‌ای و تلاش جهت تغییر آنها، می‌تواند مشکل گشای بسیاری از مسایل غامض و پیچیده پیش روی ایالات متحده تلقی شود. ترکیب برتریهای قدرت نظامی، توانمندی‌های اقتصادی و ویژگی‌های قدرت نرم، یعنی خصایص مجذوب‌کننده و یا به اعتقاد هانتینگتون «فاز دوم هژمونی» می‌تواند بالاترین بهره‌ها را نصیب ایالات متحده نماید و خیال طراحان سیاست خارجی را از دشمنان پایدار در منطقه‌ای با انرژی کارکردی و دارای منابع کمیاب و پایدار آرام نماید.

تغییر ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی منطقه و گسترش دموکراسی در بین جوامع منطقه، زمینه را برای نفوذ و تسلط ایالات متحده میسرتر خواهد کرد و احتمال حضور نهادهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی رقبا در تحولات منطقه را به طرز چشمگیری کاهش خواهد داد (تونیکوف و گلوسنکو، ۱۳۸۷: ۷۸).

در حقیقت، یک چنین نظامی در برگیرنده‌ی یک نوع خاص و ویژه از سلطه و حاکمیت ایدئولوژیکی و فرهنگی می‌باشد که بسیار عمیق‌تر از سلطه‌ی معمولی، زور، قدرت

و سرکوب است. به همین علت از این منظر، سلطه و حاکمیت دولت «نظام بین‌المللی» به تنهایی و به خودی خود برای ایجاد یک ساختار هژمونیک کافی نیست، بلکه هژمونی تنها زمانی ایجاد شده‌ی و استمرار می‌یابد که نحوه و نوع اندیشیدن و شیوه عمل و کارکرد دولت هژمون بتواند به طرق گوناگون، انواع ممکن و احتمالی اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد جوامع دیگر را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد (پور احمدی، ۱۳۸۳: ۱۴-۴۰).

تغییر از طریق اجبار و مدرنیزاسیون و دموکراسی غیر داوطلبانه بر اساس رویکرد «مسئولیت مردان سفیدپوست» برای تمدن‌سازی جهان وحشی و خشونت طلب جهان شکل گرفته است، مسئولیتی که در قالب امپراتوری خیرخواهانه به جهان معرفی می‌شود.

نتیجه‌گیری

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و مطرح شدن ایالات متحده آمریکا، به عنوان برترین ابرقدرت باقی مانده از این جنگ، ساختارها و تعاملات نظام جهانی دچار تغییر و تحولات گسترده‌ای گردید. در این شرایط این کشور همواره این راهبرد را دنبال می‌نمود که جایگاه خود را به عنوان قدرت هژمون تثبیت نماید. تأکید بر نظام پولی بین‌المللی تحت کنترل و سیراب نگاه داشتن موتور محرک اقتصادی از شاخص‌های مهم این راهبرد محسوب می‌گردد؛ که همواره با مزاحمت‌هایی جدی همراه بوده است. در این زمینه مهمترین مزاحمت‌های مربوط به حفظ قدرت هژمونیک و تسلط بر چرخه‌ی نظام بین‌الملل، نفوذ رقبای جدید در نظام‌های تابعه بین‌الملل با تأثیرات کارکردی مشخص به علاوه اقدامات آشوب طلبانه‌ی گروه‌های آشوب طلب سیستمی محسوب می‌گردند که شناسایی و برخورد مستمر با این تهدیدات در جهت دفاع و تضمین منافع اقتصادی،

سیاسی و امنیتی همواره در دستور کار ایالات متحده در دوران ما بعد جنگ سرد قرار داشته است.

رشد فزاینده‌ی اقتصادی کشورهایی چون چین، هندوستان و حتی روسیه، همراه با موفقیت‌های سیاسی، امنیتی آنها در مناطق مختلف دنیا و دست‌اندازی‌های آنها به منافع زیر سیستمی ایالات متحده، باعث تدوین استراتژی‌های نوین در این زمینه توسط استراتژیست‌های این کشور گردید. ایالات متحده در رقابتی جدی با قدرتهای نو ظهور، شاکله‌ی جدیدی از رابطه امنیت و اقتصاد و راهبردی تلفیقی بر مبنای «جهان‌گرایی بازار» و «جهان‌گرایی امپراطوری» را به نمایش گذاشته است؛ چرا که عرض اندام برنامه‌های ژئوامنیتی، نیازمند تسلط بر برنامه‌های ژئواکونومی است و راهبردهای اقتصادی راهی جهت نفوذ سخت قدرت برای اعمال گسترش نفوذ ایالات متحده محسوب می‌گردد. تلاش جهت کنترل توسعه‌ی نفوذ قدرتها و رقبای نو ظهور، همان «استراتژی گسترش» مابعد جنگ سرد ایالات متحده است که جایگزین «استراتژی سد نفوذ» این کشور شده است.

ایالات متحده در محیطی ناآشنا، غیرقابل پیش‌بینی و سرد که رقابش از قدرت، ثروت و ارزشهای آن ناراضی هستند، به راهبردی جهت حفظ تسلط بر مناطق و زیرسیستم‌های منطقه‌ای دست یازیده است؛ که یکی از مهم‌ترین آنها سیستم منطقه‌ای خلیج فارس می‌باشد، که وابستگی ایالات متحده تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی به آن و انرژی آن ادامه خواهد یافت. علی‌رغم تلاشهای گسترده جهت جایگزین نمودن انرژی‌های نوین همچون انرژی‌های بادی، خورشیدی، هسته‌ای، ژئونرمال و فتوولتایی، همچنان انرژی‌های فسیلی در رأس اهمیت قرار دارند. تولیدکنندگان آن در مرکز و کانون توجه امنیت بین‌المللی باقی مانده و خواهند ماند. تسلط بر منطقه خلیج فارس، علاوه بر اشباع عطش نیازهای داخلی آمریکا، راهبرد اعمال نفوذ رقبا را کنترل خواهد نمود. در این زمینه، ایالات متحده می‌تواند مانع استفاده‌ی روسیه از اهرم انرژی، برای نفوذ در متحدین سابق همچون اتحادیه اروپا

شده و مانع اتخاذ سیاستهای مستقل و کارکردی برخی دیگر از جمله اتحادیه اروپا و ژاپن خواهد گردید. بدینسان حضور فعال در منطقه‌ای مهم و مؤثر بر کارکرد نظام بین‌الملل در دنیایی با دغدغه‌های امنیتی نوین می‌تواند از یک سو مانورهای سیاسی و امنیتی رقبا را خنثی نموده و از سوی دیگر آشوبگران سیستمی را مهار نماید.

ادغام منطقه‌ی پرآشوب خلیج فارس در پروژه‌ی جهانی‌سازی، با ابزارهای قهرآمیز و اشاعه‌ی لیبرالیسم متکی بر ارزشهای آمریکایی در قالب طرحهای نوین دنبال می‌شود. طرح خاورمیانه بزرگ و مبارزه با تروریسم، مملو از ارزشهای غربی و لیبرالیستی، طرحی منسجم برای نیروی مؤثر با عناصر تشکیل دهنده‌ی خشونت و شکاف در سازمانهای تروریستی و حامیان آنها و تأمین امنیت پایدار در منطقه برای منافع ایالات متحده می‌باشد. در این صورت، ایالات متحده علی‌رغم عدم حضور مستقیم و قدرت نظامی، امکان خواهد یافت که نفوذ خود را تثبیت نموده و گسترش دهد. این نوع رژیم‌سازی آمریکایی را می‌توان در قالب دو محور بررسی نمود.

الف: توسعه‌ی اقتصاد بازار آزاد در منطقه براساس مزیت نفت و انرژی منطقه.

ب: توسعه‌ی دموکراسی و حقوق بشر جهت پایدارتر کردن ارزشهای آمریکایی.

گسترش تجارت بین‌الملل و نهادینه شدن لیبرالیسم تجاری در منطقه، احتمال ایجاد اختلال در نظم جهانی توسط گروههای آشوب طلب را کنترل و تأثیرات آن بر تحولات نظام بین‌المللی را کاهش خواهد داد و با تسلط بر منطقه، امکان ایجاد مونوپولی انرژی، توسط برخی از رقبا همانند روسیه و استحالته‌ی اروپا در راهبردهای اقتصادسیاسی و امنیتی این ابرقدرت انرژی را مهار نموده و سیاست تشویق و تنبیه رقبا را با استفاده از ابزار صدور و یا عدم صدور انرژی همچنان در دستان قدرتمند خود نگه خواهد داشت.

منابع

۱. ا. تونیکوف، گ. (۱۳۷۸، بهار). مجموعه مقالات موسسه بین‌المللی انرژی پیرامون استراتژی انرژی روسیه پس از پوتین، سال سوم، شماره ۸.
- اسدیان، ا. (۱۳۸۱). سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آقایی، س. (۱۳۷۵). نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی. تهران: پیک فرهنگ.
- امامی، م. ع. (۱۳۸۴). خلیج فارس و دگرگونی در رویکردهای راهبردی. مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس.
- باوند، د. (۱۳۷۱، آذر). اروپا در نظم نوین جهانی. روزنامه اطلاعات.
- برزگر، ک. (۱۳۸۶، بهار). خاور میانه و تروریسم جدید. فصلنامه مطالعات بین‌المللی، ۳(۴).
- پور احمدی، ح. (۱۳۸۳، بهار و تابستان). مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های ژورنالیستی ساختاری و ماتریالیسم گرامشی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی (۶).
- جعفری ولدانی، ا. (۱۳۸۶). روابط خارجی ایران. تهران: آوای نور.
- خیبری، ب. و مهدوی‌فر، م. (۱۳۸۵، آذر). متحد شدن علیه تروریسم، توصیه‌هایی برای به کارگیری یک استراتژی جهانی برضد تروریسم؛ نقد و بررسی سیاست سازمان ملل متحد در خصوص مبارزه با تروریسم. امنیت بین‌المللی و تروریسم (۳).
- دهشیار، ح. (۱۳۷۸، پاییز). الگوهای جدید قدرت و سیاست خارجی آمریکا. فصلنامه سیاست خارجی، ۱۳.
- دهشیار، ح. (۱۳۸۶). سیاست خارجی آمریکا و استراتژی کلان ایالات متحده. تهران: قومس.

- راتلج، ی. (بدون تاریخ). *اعتیاد به نفت: تلاش بی پایان آمریکا برای امنیت انرژی*. (ع).
غفرانی، مترجم) تهران: اطلاعات.
- زارع، م. (۱۳۸۳). *بررسی رقابت ایران و ترکیه در آسیای مرکزی*. رساله‌ی کارشناسی ارشد
روابط بین‌الملل.
- زارع، م. (۱۳۸۸). *بررسی جایگاه انرژی خلیج فارس در سیاست خارجی ایالات متحده بعد
از جنگ سرد*. رساله‌ی دکتری روابط بین‌الملل.
- سجادپور، س. ک. (۱۳۸۴). *تولید ایده همکاری و امنیت در خلیج فارس*. مجموعه مقالات
پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس.
- سن شناس، ی. (۱۳۸۴). *پاییز و زمستان*. سیاست خارجی آمریکا از کلینتون تا بوش: تداوم
گفتمان رهبری جهان. *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، ۷(۱۷).
- سیف‌زاده، ح. (۱۳۸۳، بهار). *سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا در برابر چالش‌های ضد
هژمونیک*. فصلنامه *خاورمیانه*، ۱۱(۱).
- عبداله، ع. (۲۰۰۴). *الولايات المتحدة الامن فی خلیج فارس*. *المستقبل العربی* (۲۹۹).
- عزتی، ع. ا. (۱۳۸۶). *نظریه‌های جدید جغرافیای سیاسی*. تهران: قومس.
- فطرس، م. و معبودی، ر. (۱۳۸۷، خرداد و تیر). *وابستگی نفتی و تقاضای نفت: نگاهی به
هزینه وابستگی آمریکا به نفت*. *اطلاعات سیاسی و اقتصادی* (۹).
- قاسمی، ف. (۱۳۸۴). *استراتژی نظامی - امنیتی ایالات متحده در دوران نوین*. مجموعه
مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس.
- قامت، ج. (۱۳۷۹، زمستان). *استراتژی آمریکا در خلیج فارس پس از جنگ سرد*. فصلنامه
مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۴.
- قوام، س. ع. (۱۳۸۶، بهار). *چالش‌های نظری پیرامون امنیت ملی و بین‌المللی*. فصلنامه
مطالعات بین‌المللی، سال سوم، شماره ۴.

کتاب آمریکا، ویژه نومحافظه کاران آمریکا. (1382). تهران: موسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.

لاول، ج. (۱۳۷۱). چالش‌های سیاست خارجی آمریکا. (ح. نورایی بیدخت، مترجم) تهران: سفید.

موسوی‌نیا، س. (۱۳۸۷، خرداد و تیر). دل بستن به نیروی سوم، راهبری بی سرانجام در روابط خارجی ایران. *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال ۲۲، شماره ۹ و ۱۰.

میر کوشش، ا. ه. (۱۳۸۷، فروردین و اردیبهشت). اصلاحات اقتصادی چین و چشم‌انداز آینده. *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال بیست و دوم، شماره ۸ و ۷.

هانتینگتون، س. (۱۳۸۲، فروردین و اردیبهشت). آمریکا در جهان معاصر. (م. امیری، مترجم) *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۸۸-۱۸۷.

واعظی، م. (۱۳۸۵، تابستان). اروپا و مساله امنیت در خاور میانه. *راهبرد*، شماره ۴۱.
واعظی، م. (۱۳۸۵، تابستان). جمهوری اسلامی ایران و طرح خاورمیانه بزرگ. *راهبرد*، شماره ۳۹.

والتر، ب. و اندروکید. (۱۳۸۶، تابستان). استراتژی‌های تروریسم. (م. مهدی‌فر، مترجم) *تروریسم و امنیت بین‌الملل*.

وتیکویف، ی. و مک کورمیک، ج. (۱۳۸۱). *سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا*. (ج. زنگنه، مترجم) تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Allan, C. (1995). *Weapon Proliferation in the 1995*. Cambridge, MIT press.

Bacevich, A. (2002). *Empire: The Reality and Consequence of U.S Diplomacy*. Cambridge, Harvard University Press.

Baker, J. (2002). *Russia in NATO. the Washington Quarterly*, 90-95.

Barroso, J. (2009). *Speaking with a Common Voice: Energy Policy for the 21th century. Speech at George town university*.

Candland, C. (2008). *The U.S Gulf Economics and Politics*. U.S: Wellesley college.

Cheny, D. (1995). *Defence Strategy of the 1990. Regional Defence Strategy*.

- Clyder, P. (2009). *Rouge Nation: American Unilateralism and the Failure of Good Intervention*. New York: Basic Books.
- Corney, B. (2003, June). American Policy of Dual Containment in the Persian Gulf. *Foreign Policy Briefly*(33).
- Ehteshami, A. (2006). Security of United States and E.U in Middle East. *Security and Transatlantic Relations*.
- Friedman, T. (2003). *Longitude and Attitudes: The World in the Age of Terrorism*. New York.
- Harvey, d. (2009). *Space of Hope*. Berkely, University Of California Press.
- Hass, R. (1994). The Use of American Foreign Intervention in the Post Cold War World. *The Carnegie Endowment for International Peace*.
- Henderson, S. (2005, October 5). Saudi Foreign Policy and the Insuregency in Iraq. *Policy Watch*.
- Henriksen h, T. (1995, Fall). The Coming Great Power Competition. *World affairs*, 158(2).
- Ikenbery, J. (2002). *America Unrivaled*. New York: Cornell University.
- Jervice, R. (2003, July / August). The Complusive Empire. *Foreign Policy*.
- Kanter, A. (1994). all U.S Intervention policy for the Post Cold War: New Challenge Response. *Norton and Company*.
- khalilzad, Z. (1995, spring). Losing the Moment the U.S and the World after the Cold War. *The Washington Quarterly*.
- see to Kissingerl. (1993, Feb 17). Clinton and the World. *New York Times*.
- Rabasa, A. (2004). *The Muslim World*. U.S: RAND press.
- Rayne, R. (1995). The Clash with Distant Cultures Values. *Interests and Force in American Policy*.
- Rosenau, J., & Stephan, P. (2003, Spring). An Empire, If you Can Keep it. *National Interest*, 74.
- Nye, J. (2002). *The Paradox of American Power*. New York: Oxford University press.
- Simulation, O. S. (2005). The U.S National Commission on Energy Policy and Security American's Future Energy.
- The Economist. (1990) ,July 28. 830.
- Tuman, J. (2003). Communicating Terror: The Rhetorical Dimensions of Terrorism. *Thousand @ aks*.
- Waltz, K. n. (2002). The Continuity of International Politics'. *World in Collision: Terror and future or Global Order*.
- Wohl Forth, W. (1999, summer). Stability of Unipolar World. *International Security*, 24(1).